**اینک انسان مرده است/ سنت در بوته آزمون تاریخی**

**ملاصالحی، حکمت الله**

نسبت سنت با تاریخ چیست؟آیا گذشت زمان و انباشت‏ تجربه‏های تاریخی،گردی بر چهره سنت می‏نشاند؟آیا مدرنیته که،به معنایی هگلی،وجهی از تطور تاریخ است، انسان را از«سنت»بی‏نیاز کرده است؟آیا مدرنیته که در آغاز به‏گونه‏ای خود را نافی و ناقد سنت خطاب می‏کرد،از «سنت»هیچ بهره‏ای ندارد؟مطلب حاضر دورنمایی است‏ در باب ارتباط سنت با تاریخ به‏خصوص تاریخ عصر مدرن.

دکتر حکمت اللّه ملاصالحی

انسان،وجودی است تاریخی‏شده و تاریخمند،اما تاریخی‏ شدن و تاریخمندانگی آدمی الزاما به معنای مطلب تاریخی بودن او نیست.رویکرد مطلق تاریخی به انسان و تاریخ،ریشه در معرفت، منظر و ارزش‏های مدرنیته و نظام دانایی مدرن دارد.مفهوم سنت‏ نیز همانند بسیاری از مفاهیم هم‏تبار دیگر در نزد متفکران عالم‏ مدرن امری صرفا تاریخی و تهی از فحاوی سپهرهای روحانی، الوهی،قدسی و متعالی‏تر وجود،تعریف شده است.این مفهوم نیز همچون مفاهیم مهم و بنیادین دیگر،مصون از تحقیر و تحریف و ایمن از تخریب‏ها،وصف‏ها و تعبیرهای کژ و قرائت‏های ناراست‏ نبوده است.متفکران دوره جدید هرجا و هرگاه که خواسته‏اند عقیده،ایده،اندیشه،تجربه،آموزه یا جریانی را به چشم حقارت‏ نگریسته و بر ناکارآمدی آن انگشت تاکید نهاده و از صحنه بازی‏ بیرون برانند،اغلب از مفهوم«سنت»یا صفت«سنتی»استفاده‏ برده و آن را بر پیشانی موضوعات خود حک کرده‏اند.سنت و سنتی از منظر آن‏ها یعنی چیزی که کهنه،باستانی،عتیق، فرسوده،قدیمی،پیر،ناکارآمد،مردود،متحجر،ایستا یا نازا بوده‏ و در تقابل با هرآنچه‏که نو،بدیع،تازه،مدرن یا پویا و زایا و بالنده‏ پنداشته‏شده،قرار گرفته است.ادبیات و منابع روشنفکری یک‏ سده اخیر تاریخ،فرهنگ و جامعه ما نیز مشحون از چنین تقابل‏ها و انتقادهایی است در تحقیر سنت و سنتی و تمجید و ترویج‏ مدرن و مدرنیت.در ادامه همین نوشتار خواهیم دید که تقابل‏ میان امر کهنه و نو صرفا تاریخی بوده و به لحاظ روانشناختی و جامعه‏شناختی نیز زمینه نقد و تحلیلشان همواره مستعد و مهیا بوده است،چرا که سنت در لایه‏های گوهرین و کهنه‏پذیر نیست‏ که لاک‏ها،پوسته‏ها،قشرها،افکنده،کهنه،شکسته و فرسوده‏ می‏شوند،چراکه تاریخی تجربه‏شده و در زمان جاری‏اند.ذات‏ها، هسته‏ها،گوهرها چنین نیستند؛آن‏ها سرمدی هستند و متعالی‏ و فراتاریخی و متعلق به قلمرو ابدیت.هراندازه از هسته هستی‏ و لایه‏های درونی و سرمدی و جاودانه سنت‏ها دورتر شده و تاریخی‏تر آن‏ها را یافته و تجربه کرده‏ایم،با لایه‏های بیرونی‏ متکثر و متفرق و صورت‏های مناقشه‏انگیز و نشانه‏های جدال‏خیز آن‏ها بیشتر درگیر شده‏ایم.گوهر و ذات یگانه و سرشت بنیادین‏ هیچ‏چیز آفت و آسیب‏پذیر نیست به تعبیر مولانا:

روح صفات قابل آفات نیست‏ زخم بر ناقه بود بر ذات نیست‏ کس نیابد بر دل ایشان ظفر بر صدف آمد ضرر نی بر گهی‏1

فروکاستن سنت به ابزار صرف شناخت و خرد کردن آن به‏ حجم عظیمی از اصطلاحات،مفاهیم،مضامین انتزاعی،کمّی‏ سرد و خشک بی‏روح و بیرونی در دوره جدید به‏همان‏اندازه‏ که ذهن ما را مفتون و مسحور لایه‏های بیرونی و پوسته و رویه‏ خارجی سنت‏های تکثر و متفرق کرده،از لایه‏های زیرین و سرشت حقیقی گوهر یگانه و حقیقت سرمدی آن محروم داشته‏ است.

آزادی،فرهنگ،مذهب،هنر،ذوق،زیبایی،فضیلت،اخلاق، فرزانگی،آفرینندگی،«ابژه‏ها»یا اعیان و اعراض و اجساد و اجسامی نیستند که در بیرون از هستی و حیات و تقدیر تاریخی‏ ما در میان دیگر اشیا به‏مثابه داده‏ها و امور واقع کمّی به‏اصطلاح‏ علمی،افکنده شده باشند.به تعبیر رنه گنون چنین طرز تلقی‏ نوعی قلب کردن و وارونه جلوه دادن اختلاط و التباس فکری بارز عالم جدید است.2

سنت گوهری است نهاده در ذات انسان بودن ما و تنیده با فرهنگ و زندگی و تجربه و تقدیر تاریخی ما.هرنوع داوری،نقد، تحلیلی و یا اصولا طرح پرسش از سنت به این یا آن طریق همواره‏ مبتنی و منبعث از سنت فکری،تجربه تاریخی و مدنی و معنوی‏ است که در آن قرار گرفته‏ایم.اساسا بدون وساطت سنت هیچ‏ شکلی از استمرار و وحدت ارگانیک تاریخ آدمی قابل تصور نیست.

مراد ما از مفهوم«وحدت ارگانیک»تاریخ آدمی نیز در این‏جا روشن است:میان ابتدایی‏ترین،کهن‏ترین،ساده‏ترین، زمخت‏ترین و حتی محتمل‏ترین فرآورده‏های دست و اندیشه و یا به مفهوم جامع‏تر قابلیت‏های وجود بشر پیچیده و پیش از تاریخ، حساس‏ترین ابداعات فن‏آوری بشر عالم مدرن چنان وحدت‏ ارگانیک،پیوند درونی و مستحکم وجود دارد که با قلمرو هیچ‏یک‏ از انواع طبیعی نه قابل قیاس و نه آن‏که تحویل‏پذیر است.سنت‏ همان جانمایه،حلقه پیوند و رشته اتصال درونی چنین وحدت‏ ارگانیک،استحکام،انسجام و استمرار تاریخ آدمی با تاریخ است. وحدت درونی و ارگانیک تاریخ و فرهنگ بشر،بازتاب وحدت‏ ارگانیک روح آدمی و وحدت ارگانیک روح،جلوه‏ای از وحدت‏ ارگانیک یا اندام‏وار آفرینش است.وحدتی که به‏رغم تکثر بسیارش در نشئه حضور و هبوط تاریخی بشر به‏مثابه سنت و امانت الهی و به تعبیر مولانا همانند«گوهر یگانه»وجود داشته و حتی در بحرانی‏ترین دوره‏های تجربه تاریخ آدمی در ارض هبوط خود را بازیافته و همچون چشمه زلال فوران کرده است:

یک گهر بودیم همچون آفتاب‏ بی‏گره بودیم و صافی همچو آب‏ چون به کثرت آمد آن نور سره‏ شد عدد آن سایه‏های کنگره‏3

سنت به مفهوم الهی و بنیادین آن،گوهر یگانه و روح،همیشه‏ نو است.تازه و پرطراوت است،حجاب می‏پذیرد،اما کهنگی در آن راه ندارد.آفریننده و تابناک و زاینده و پویا و بالنده است.همه‏ خلاقیت‏های هنرمندانه آدمی رمزی از همین سنت جاودانه‏ است.آفرینندگی هنرمندانه،تلاش بی‏وقفه و تمنای درونی‏ آدمی در همه دوره‏ها به منظور گذار از کثرت بیرونی و ناپایدار رویدادها و دستیابی به وحدت درونی آفرینش که در کنه«وجود» و لایه‏های درونی‏تر هر ذره نهفته است،به برکت همین وحدت‏ درونی و ذاتی چیزهاست که می‏توانیم کثرت را بپذیریم و هرجا که تجلی آن وحدت درونی را در سیمای کثرت نقش‏ها و طرح‏ها یافته‏ایم،احساس بهجت کرده‏ایم.

هر فلسفه،آموزه،اندیشه،هنر،معرفت و دانایی اصیل جویای‏ همین سنت،قاعده و قانون ازلی و گوهرین بوده و علاقه‏مند به باز نمودن و آشکار کردن وحدت درونی چیزها که در کنه‏ وجود آن راه می‏جوید،است.حتی فرم‏شکن،شالوده،سبک و سنت‏افکن یا تکثر و تفرق‏گراترین فرآورده‏های فکری و فلسفی و هنری انسان مدرن نیز ناخودآگاه به طریق سلبی و ناکام در جست‏وجوی دستیابی به وحدت ارگانیک و درونی چیزهاست. در آن سوی شکل‏ها،صورت‏ها،نقش‏ها،طرح‏ها،تصویرها و آینه‏های شکسته و سبک‏های آشوبناک و آشفته‏ و به‏هم‏ریخته هنر روزگار ما می‏توان کنش‏های‏ مأیوسانه،عطشناک،خلاق و ناکام هنر مدرن‏ را برای دستیابی به وحدت ارگانیک و سنت‏ ازلی چیزها یافت.دریدن حجاب‏ها و گسستن‏ بندها و شکستن شالوده‏ها و به‏هم ریختن‏ فرم‏ها و پریشان کردن نقش‏ها و جابه‏جایی‏ ناموزون طرح‏ها،نوآوری نیست.فرار از کثرت و تفرق و تزاحم و تعارض جام‏های شکسته هزار قطعه فرهنگ و مدنیت عصری است که تهی از باده‏های کهن و شراب طهور روح و سنت ازلی‏ و الهی است.

مفهوم هلنی«پارادسیس»4 Paradosis که احتمالا مفهوم لاتینی«ترادیو» (Tradio) یا «ترادیسیون» (Tradition) نیز از آن به معنای‏ عبور و انتقال میراث و آموزه و عقیده و قاعده و قانون یا تجربه و رسم و روشی از دوره و نسلی به‏ دوره و نسل دیگر تبعیت می‏کند،موید حضور فعال و نقش بنیادین، تعیین‏کننده و عمیقا تاثیرگذار سنت بر همه تجربه‏های تاریخی و مدنی و معنوی انسان به عنوان وجودی تاریخی و فرهنگی شده‏ است،اما هیچ شکلی از استمرار و تجربه‏های تاریخی ما امری صرفا بیرونی نیست؛رویدادی است که در درون ما به‏وقوع پیوسته و در هستی انسانی ما حضوری فعال دارد.مهم‏تر آن‏که فرزند آدمی در زیستگاه و جغرافیای همین تجربه‏های تاریخی و منطقه‏های مدنی‏ و معنوی همین سنت‏ها زاده و زیسته و پرورده می‏شود.

اساسا بودن و حضور داشتن مستلزم نسبت داشتن و رابطه‏ است و نسبت داشتن خود مستلزم سنت‏مند بودن است.حتی‏ معانی لفظی و لغوی و عرفی که از مفهوم«سنت»به‏مثابه رسم، عادت،قاعده،قانون،اصل،روش،منش،راه،هاد،آموزه،متن، منبع و مشرب دینی یا عامل عبور و انتقال افاده شده،همه،موید نسبتی است که انسان به واسطه سنتی که بر آن تکیه زده با هستی برقرار کرده است.نسبت داشتن مستلزم زیستن با چیزها و زیستمندانگی است.ازاین‏منظر سنت نیز همانند عشق یا محبت و دوست داشتن،فضیلت،آزادی،زیبایی،آفرینندگی و ایمان ورزیدن امری یستنی است.فروکاستن آن به ابزار صرف‏ معرفت و وصف‏ها و تعریف‏های بیرونی و انتزاعی و رویکرد موزه‏ای‏ و آرکئولوژیک به مفهوم مدرن آن نه‏تنها موافق با روح سنت‏ نیست که حتی با صورت‏ها و شکل‏های بیرونی آن‏که متشکل‏ از نظامی از نشانه‏ها و رمزها و تم‏ثیل‏های زنده وجود آدمی از مراتب روحانی و سپهرهای متعالی‏تر هستند،منطبق نیست. رویکرد موزه‏ای و آرکئولوژیک به مفهومی که در دوره جدید بر روان و وجدان و ذوق و ذائقه و ذهنیت بشر مدرن سایه افکنده‏ است،صورت‏های افراطی تاریخی‏گری (Historicism) نظام‏ معرفتی جدید است.سنت،روح زاینده،حکمت (Sophia) ، لوگوس(خرد بنیادین)،بصیرت،سرچشمه زلال و گوهر یگانه‏ و مجمع البحرین وحدت چنان‏که در قرآن آمده داست و حقیقت‏ زنده و همیشه نو و جاوید،به تعبیر عهد جدید،است.هرآن‏ کس به چنین مرتبه و حقیقت گوهرین سنت دست یافت، به تعبیر حافظ،دست از«جنگ هفتاددوملت»بشست و از ظواهر سنت‏های تاریخی‏شده که سایه ای،به تعبیر افلاطون، از آن«مثال یگانه و جاودانه»بیش نیستند،رهید و از آغاز توهم‏ بیرون جست.

سنت،هویت‏های موهوم تاریخی و باستان‏شناسانه،آن‏گونه که‏ مدرنیست‏های دوره جدید خواسته‏اند،نیست.بلکه حقیقت ازلی‏ و سرمدی منکشف یا آشکارشده(به تعبیر مسیحیت)و متنزل‏ شده در تاریخ در ارض هبوط در وجود نورانی پیامبر(به تعبیر قرآن)است.کسانی حقیقت ازلی و ماهیت سرمدی آن را انکار کرده و بر هویت تاریخی آن انگشت تأکید نهاده و سعی کرده‏اند به‏ وساطت مظاهر و ظواهر بیرونی و اجساد و اجسام مومیایی‏شده‏ آن،موقعیت متزلزل بشر دوره جدید را در موزه‏ها انسجام دهند و بنیاد تاریخی بخشیده و معنا کنند،بی‏آنکه بدانند ناخواسته در دام مغالطه‏های پیچیده گرفتار شده‏اند.سنت در سرشت گوهرین‏ خود نه‏تنها در تقابل با امر نو،بدیع،تازه و در تعارض با کنش‏های‏ خلاق روح آدمی نیست،بلکه خود سرچشمه آفرینندگی، نوبودگی و زاییدگی است.فوران و سیلان حقیقت است در بحرانی‏ و مرزی‏ترین برهه‏ها و دوره‏های تجربه و تقدیر تاریخی آدمی، وقتی دوره‏ای،فرهنگی،جامعه‏ای در مرز بودن و نبودن خود را یافته،سنت از افق روح همچون فزه ایزدی سربر کشیده و چون‏ باران رحمت بر جغرافیا و اقالیم خشکیده و عطشناک تاریخ باریده‏ و جان و حیات و حرکت و تحولی تازه در تن‏های مرده دمیده‏ است.به سخن مولانا:

ما بمردیم و به‏کلی کاستیم‏ بانگ حق آمد همه برخاستیم‏5

همه پیامبران و روح‏های پیامبرانه چنین‏اند.هیچ تولدی در تجربه تاریخی آدمی اصیل و ارجمند و پرباروبرکت‏تر از تولد معنوی یا روحانی نیست.انسان کامل،فرزند گوهر سنت و تولد روحانی است.لقاح روح القدس و کلمه اللّه به اراده خداوند به وساطت جبرئیل امین سنت نیز در جان پاک مریم هستی‏ انسانی ما در نشئه حضور تاریخی دمیده شده و تولد مسیحایی‏ یافته است.همه اندیشه‏های اصیل و ذوق‏های تندرست از همین آشیانه‏های گوهرین سنت در تاریخ تابیده و تراویده‏اند، اما تقدیر تاریخی سنت نیز همانند دیانت،آزادی و خلاقیت است، چنان‏که تقدیر خود آدمی بسیار سوگناک،پیچیده،جدل‏خیز، مناقشه‏افکن و دوگانه بوده است.سنت در تجربه تاریخی پس از هر فورانی از لایه‏های گوهرین خود همچون آتشفشان از درون‏ روح به صورت یک حرکت و فوران سیال سربرآورده است،اما وقتی وارد اقلیم‏ها و منطقه‏های تجربیات تاریخی شده مرحله به‏ مرحله از سرشت آغازین خود فاصله گرفته و به‏صورت پوسته و صدف و عادت و رسم بیرونی و تکرار و تکرار و تکرار درآمده و سر در حجاب شئیت‏یافتگی (objectification) و جامعه‏وارگی‏ (sociomorphism) به‏تعبیر بردیایف‏6فرو برده است. ستیز مرحوم شریعتی با سنت در جامعه روشنفکری دینی ما در حقیقت ستیز با همین پوسته‏ها و صدف‏ها و رسم‏ها و قاعده‏ها و قالب‏های سرد و متحجر و منجمد و بی‏روح و مرده‏ای بود که بر گوهر دین،یعنی سرشت گوهرین سنت،حجاب ضخیم افکنده‏ بودند.عنایت و التفات و تاکید سید حسین نصر به سنت درواقع‏ بیدار کردن ذهن ما به سرشت گوهرین،سرمدی و اصیل آن‏ است.هردو از یک مفهوم استفاده برده‏اند،لکن آن‏یک می‏کوشید صدف‏ها و لاک‏ها را بشکند و حجاب‏ها را دریده و به گوهر دین‏ دست یابد،این‏یکی سعی دارد،وجدان‏ها را به سرشت گوهرین‏ و سرمدی سنت که با ذات حقیقت دینی همسو است،بیدار کند. 7

تجربه تاریخی آدمی جدال بی‏پایان و نبردهای سخت و سنگین‏ و خونبار میان سنت‏های منجمد و تحریف‏شده و باورهای آبا و اجدادی مشرکانه و ایمان‏های تابناک و روح‏های پیامبرانه و خلاق‏ است.سده‏های سبز و مرطوب فرهنگی رنسانسی در باختر زمین‏ نیز با گسستن و رها شدن از بندهای سنت و آموزه‏های دینی‏ای، که از مسیر راستین و ریشه‏ها و هسته‏های گوهرین خود منحرف‏ شده بود،با رجوع به ریشه‏ها و سنت‏های دیگر افتتاح شد و دست به‏ آفریدن و بنیاد نهادن ارزش‏های نو نیز زد و در ایجاد تحول در تاریخ‏ و فرهنگ جهانی نیز موثر افتاد،لکن ازآن‏جهت که ارزش‏هایش‏ تهی و بی‏بهره از بنیان‏های معنوی و متعالی بود و مراتب متعالی‏ و الوهی و قدسی‏تر وجود را انکار می‏کرد،در گرداب بحران‏هایی‏ گرفتار آمد که مشابهش را در گذشته با چنین وسعت و مقیاس و شدت و شتابی در هیچ تمدن تجربه نکرده و نمی‏شناسیم.

اینک این تمدن جنجالی و آتشناک برای تثبیت موقعیت‏ متزلزل خود به همان ارزش‏ها و آرمان‏هایی که منادیش بوده‏ پشت کرده و آن‏ها را در بازار مکاره سود و سودای کانون‏های‏ سلطه و ستم و ثروت و سیادت به بهای اندک می‏فروشد.یک سده‏ و نیم پیش وقتی نیچه مرگ خدا را در غرب اعلام می‏کرد،مرگ‏ انسان را که از پی خواهد رسید،گمان نمی‏زد و در جست‏وجوی‏ ابرانسان بر مسند خدا بود،اما اینک انسان مرده است!موزه‏های‏ عالم مدرن پر از اجساد و اجسام انسان‏ها و فرهنگ‏ها و جامعه‏ها و جمعیت‏های مرده است و تاریخ آدمی،تاریخ ابزارهایی است که‏ او را به هرسو و به هرجا که بخواهد می‏رانند.آنچه دیروز باده‏های‏ نوبه‏نوی تجلی حقیقت بود،اینک جام‏های شکسته هویت‏های‏ موهوم و سنت‏های تحریف‏شده و ارزش‏های بی‏رمق معنویت‏های‏ بی‏روح است.به سخن مولانا جلال الدین خراسانی:

کاش چون اصحاب کهف این روح را حفظ کردی یا چو کشتی نوح را تا از این توفان بیداری و هوش‏ وارهیدی این ضمیر و چشم و گوش‏ ای بسا اصحاب کهف اندر جهان‏ پهلوی تو پیش تو هست این زمان‏ یار با او غار با او در سرود مهر بر چشمت و بر گوشت چه سود8

داستان‏های تخیلی ژول‏ورن اینک جامعه واقعیت بر تن‏ پوشیده‏اند.اصحاب غار سنت و دیانت و معنویت راستین نیز در برابر طوفان بیداری دانش و هوش و اندیشه و عقلانیت و مدرنیت‏ مدرن به آشیانه‏های دور و لایه‏های نهان‏تر روح گریخته‏اند.اینک‏ حجاب ضخیم تاریخ همه تجربه‏های فراتاریخی را فراپوشانده‏ است،لکن خلاف آمد یا پارادوکس تجربه و تقدیر تاریخ آدمی‏ این است که هرجا حجاب را سنگین و ضخیم‏تر احساس کرده‏ایم، امید به آشکار شدن را نیز آن‏جا بیشتر زیسته‏ایم،چنان‏که هرجا صلیب،آن‏جا نیز عروج و هرجا مرگ،آن‏جا نیز رستاخیز و هرجا صدف،آن‏جا نیز جست‏وجو و امید دستیابی به گوهر را بیشتر احساس کرده‏ایم.

گوهرها،حجاب می‏پذیرند،لکن زوال در آن‏ها راه ندارد.جهان‏ نیز هیچ‏گاه از جوانمردان غار-هرچند به شمار اندک-تهی‏ نبوده است.حتی پیامبرانه،اشراقی،روحانی،متعالی،ملکوتی و یا به‏اصطلاح روز«فراتاریخی بودن»مشاهدات و مکاشفات در تجربه تاریخی،به طرز اجتناب‏ناپذیر در پیکر و پوششی از نشانه‏های‏ و حجاب رمزها و تمثیل‏های زبانی و غیر زبانی آشکار و بیان‏ شده‏اند.هر تجربه‏ای هراندازه روحانی،ملکوتی و متعالی و تابیده‏ از سپهرهای سرمدی و ساحات غیب وجود وقتی در ارض تاریخ‏ متزلزل و یا منکشف شده،به اقتضای شرایط وجودی بشری و موقعیت تاریخی‏ای که در آن قرار گرفته‏ایم،جامه تاریخ بر تن‏ آراسته و هویت بشری پذیرفته و انسان‏وار و جامعه‏پذیر شده است.

به‏هررو تعامل و تقابل و رابطه بسیار پیچیده و توبرتو و چندضلعی سرشت گوهرین و ازلی سنت و جنبه‏های تاریخی و اجتماعی و انسانی‏شده آن،رابطه پوشیدگی و آشکارگی است‏ در تجربه و تقدیر تاریخی آدمی.قرائت هایدگر از مفهوم هلنی‏ حقیقت(الیتیا: (Aletheia) نیز معطوف به همین معنای‏ مستوری و آشکارگری مندمج در واژه بوده است.همه تجربه‏های‏ اصیل عرفانی و اشراقی سعی کرده‏اند از حجاب‏های تجربه‏های‏ تاریخی و محدودیت‏های تجربه‏های بشری فراگذشته و به رابطه‏ بی‏واسطه‏تر با مراتب متعالی و لایه‏های گوهرین‏تر چیزها یعنی‏ سنت درونی اشیا دست یابند.به‏همین‏دلیل نیز نوعی از عرفان‏ که اشراق و عرفان سکوت بوده همیشه وجود داشته است؛چراکه‏ زبان امری تاریخی بوده و در حجاب افکندن بر چهره تجربه‏های‏ شهودی و باطنی و معنوی عمیق و مستعد کردن زمینه برای‏ تحریف نقش جدی داشته است.عالمان الهیات و متکلمان‏ مسیحی،دست‏کم در طی سده‏های اخیر،بیش از عالمان الهیات‏ و متکلمان ادیان دیگر به این جنبه از زبان و سایه‏ای که بر متون‏ مقدس افکنده امعان نظر داشته‏اند.آثار رودلف بولتمان،پل تیلیخ‏ و نیکلای بردیایف و دیگران مبین رویکردهای نوین و انتقادی‏تر مسیحیت به ماهیت زبان در منابع و متون مقدس و حجابی که‏ تجربه‏های تاریخی و جنبه‏های انسانی وحی و منابع و متون‏ مقدس افکنده،می‏باشد.

به‏هررو اکنون همه سنت‏های دینی دربرابر آزمونی بزرگ در عصری منقلب و آتشناک قرار گرفته‏اند:یا شهامت نقد و دریدن‏ حجاب‏های ضخیمی را که تجربه‏های تاریخی و مقتضیات و محدودیت‏های بشری بر گوهر سنت و دیانت و وحی افکنده‏اند (در عین وفاداری و ایمان به آن)دارندفویا به قعر رویدادها فرو می‏غلتند و از صحنه بازی به بیرون رانده می‏شوند

پانوشت‏ها

(1)-مثنوی معنوی،نسخه رینولد الین نیکلسون،تهران:سپهر چاپ نهم(1362) دفتر اول،ص 125

(2)-رنه گنون،سیطره کمیت ترجمه علیمحمد کاردان،تهران:مرکز نشر دانشگاهی چاپ دوم(1365)ص 241-240.

(3)-مثنوی معنوی،دفتر اول،ص 43.

(4)-واژه پارادسیس (paradosis-IISPS?O??) ترکیبی از پیشوند (IIAPA) که به معنی وا،بر،فرا و موارد دیگر ازاین‏دست است و دسیس‏ (?O??) که به معنای دادن و وانهادن و انتقال دادن و امثالهم است،معانی بسیار دیگر را نیز در زبان هلنی شامل می‏شود.آن‏طور که اغلب تصور شده است معنای‏ واژه پارادوسیس تنها به عبور و انتقال دادن و وانهادن چیزی از دوره‏ای یا نسل دیگر محدود نمی‏شود،بلکه معانی متعدد دیگر نیز از آن افاده شده است که معانی لغوی‏ و لفظی برخی از آن‏ها عبارتنداز:آموزه،متن،منبع،مشرب،دینی،درس،معرفت‏ و مانند آن‏ها.به اعتقاد ما مفهوم لاتینی‏تبار ترادیسیون نیز از همین معنای مفهوم‏ هلنی تبعیت کرده است.

(5)-مثنوی معنوی،دفتر اول،ص 95

(6)- N.Berdyaev,Truth and Revelation.Translated by R. M.French,New York,Collier Books(1953)

(7)-سید حسین نصر،معرفت و معنویت،ترجمه انشاء اللّه رحمتی،تهران:نشر سهروردی(1379)صص 217-131.

نصر در آثار خود به‏طور جدی بر گوهر سنت تاکید ورزیده است،چنان‏که همه‏ سنت‏گرایان دوره جدید:

-H.Nasr,Islamic Art and Spirituality,New York university of New york press,(1987)

-Man and nature,Cambridge,Harvard University Press 1968.1964

جام نو،می کهن(مجموعه مقالات)به کوشش مصطفی دهقان،تهران:موسسه‏ تحقیقات و توسعه علوم انسانی،(1384)

-رنه گنون،بحران دنیای متجدد،ترجمه ضیاء الدین دهشیری،تهران: امیر کبیر(1372).

(8)-مثنوی معنوی،دفتر اول،ص 20